



نخ و سلاط

بیانات حجة الاسلام والمسلمین محمد جوادی صاحب علی اکبری

در جمع مریبان و شبکه پشتیبان برادران
اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان

جلسه ۱۸ - عورخ ۱۴۰۱/۱۱/۰۸

- راهبردهای تربیت علوی
- ۱. واعظِ خودت باش
- ۲. رهاسازی دل از دلبستگی‌های دنیایی به وسیله‌ی زهد
- ۳. رسیدن به یقین قلبی
- ۴. حکمت
- مراتب یقین از منظر قرآن
- توقع پروردگار برای درک و سیر در ملکوت عالم
- راهکار رسیدن به یقین قلبی
- تعابیر حکمت از منظر قرآن کریم
- شکر پروردگار متعال جزء جلوه‌های ویژه حکمت است
- حکمت از منظر پیامبر و ائمه (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین)
- حکمت از جنس نور و اشراق است
- تفاوت عالم با حکیم
- تقوا حکمت در مقام عمل است
- شک و شبهه طبع دوره اوایل جوانی است
- اقدام مربی در تربیت جوان براساس سیره علوی
- شیوه‌ی مواجهه مربی با سؤالات و شبهات
- برخورد حلیمانه و طیبانه در مواجهه با مخاطب

انسان. مبتنی بر آن انسان‌شناسی الهی و قرآنی است و مبتنی بر طرح الهی در آفرینش انسان است که امام (علیه‌الصلوة والسلام) به این نقشه کاملاً اشراف دارد و ابعاد و زوایای گوناگونش را می‌شناسد و نسبت به آن علم کامل دارد. لذا توصیه امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة والسلام) همین قدم اول تقواست بعد با یک نگاه بسیار دقیقی تقوای قلبی را که بنیان همه‌ی تقواها و مراتب تقواست بر آن تأکید می‌کند، با آن کلیدواژه‌ی «وَعِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ» بعد هم خیلی صریح فهرستی از وظایف را درباره‌ی قلب پیش روی جوان سالک قرار می‌دهد که حالا تو با قلب خودت باید چه کنی؟ برای این‌که بتوانی حقیقت تقوا را رعایت کنی و حق تقوا را ادا کنی و به آن ادب بندگی بین خودت و خداوند تبارک و تعالی بخواهی دست پیدا بکنی، راهش چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ

«أَحْيَ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ وَ نَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَكِّرْهُ بِالْمَوْتِ وَ قَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا».

یکی از بخش‌های بسیار جذاب و زیبای نامه‌ی سی و یکم نهج‌البلاغه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة والسلام) همین قطعه‌ای است که محل مباحثه‌ی ماست. در واقع امام (علیه‌الصلوة والسلام) مخاطب و جوان در مسیر خودسازی را دلالت می‌کنند به سمت قلبش، او را درباره‌ی قلبش موظف می‌کنند به یک وظایفی. این شیوه‌ی تربیت علوی که کاملاً متفاوت از آنچه که ما به عنوان شیوه‌های مرسوم در تربیت می‌شناسیم در واقع تربیتی است که علاوه بر این‌که دارای جامعیت است و همه‌ی ساحت‌های شخصیت‌ها را دربرمی‌گیرد، بسیار عمیق و بنیادین است. یعنی می‌رود سراغ آن کانون‌های اصلی شخصیت



راهبردهای تربیت علوی

۱. واعظِ خودت باش

در ارتباط با قلب چند اقدام در دستور کار جوان سالک قرار می‌گیرد. نخست فرمود «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ» این قدم اول، توضیح آن گذشت که باید واعظِ خودت باشی و باید قلبت را با موعظه بیدار کنی، زنده کنی.

۲. رهاسازی دل از دلبستگی‌های دنیایی به وسیله‌ی زهد

دومین کاری که باید نسبت به قلب خودش انجام بدهد عبارت است از فرونشاندن و خواباندن تعلقات دنیایی در محیط قلب، از آن تعبیر شد به «اماته»، «وَأَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ» چگونه؟ فرمود با زهد زهد را هم بحمدالله جلسه‌ی پیش معنا کردیم و این که این تعبیر دقیقی که امام (علیه‌الصلوة والسلام) این جا استفاده می‌کنند چقدر هوشمندانه و حساب شده است. «امته بالزَّهَادَةِ» راهش زهد

است، یعنی در واقع همان پهلو گرفتن نسبت به زیست این جهانی، نسبت به دنیا.

با توضیحی که جلسه‌ی قبل عرض کردیم، یک نکته‌ی کلیدی را عرض کردیم زهد مبنا و پایه‌ی همه‌ی فضیلت‌ها است. چون انسان سیرش از اسفل السافلین به اعلا علیین است، قدم نخست برای این سیر این است که از جاذبه‌ی اسفل السافلین خارج بشود، این همان زهد است؛ زهد یعنی خروج از جاذبه‌ی دنیا که بهره‌مندی از تمتعات دنیایی او را از خود بی‌خود نمی‌کند و از دست دادنش هم او را باز از خود بی‌خود نمی‌کند. یکی از فرح و شادی، دیگری هم از حزن و اندوه «لَكَيْلًا تَأْسَوْنَ عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۱ که بیان خود امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة والسلام) در موضوع زهد است. بنابراین کار دومی که تو باید درباره‌ی قلبت انجام بدهی عملیات رهاسازی دل از این بند و بست‌های

۱ آیه ۲۳ سوره حدید



تقویت بشود بنیان شخصیت انسان استوار و محکم می‌شود.

یقین به معنای مواجهه‌ی خالی از تردید و شک با حقیقت است. وقتی بین شما و حقیقت پرده‌هایی که از شک و وهم و گمان و ظن و این‌ها هست این‌ها برداشته می‌شود در واقع شما به یقین رسیدید. درباره‌ی هر موضوعی که انسان به یک چنین موقعیتی برسد نام آن موقعیت یقین است. وقتی در نسبت بین ما و هر حقیقتی، هر واقعیتی، هر پدیده‌ای یک مثلاً تردیدهایی وجود داشته باشد، وهمی وجود داشته باشد، پرده‌ای از شک آن‌جا وجود داشته باشد، یعنی ما نسبت به آن واقعیت، نسبت به آن موضوع یقین نداریم، معنایش این است. تا شما تردید داشته باشید و گرفتار شک باشید یعنی از یقین فاصله دارید. در واقع می‌شود گفت این یک معنای خیلی اولیه درباره‌ی یقین است.

دنیا‌یی به وسیله‌ی زهد است.

۳. رسیدن به یقین قلبی

نکته‌ی سومی که حضرت می‌فرمایند این است که «وَقَوَّهْ بِالْيَقِينِ» عجب! «قَوَّهْ»؛ یک جا می‌گوید «أَحْيِ، أُمَّتَهُ» این جا می‌گوید «قَوَّهْ»، «قَوَّهْ بِالْيَقِينِ» فرمود تو باید قلبت را تقویت کنی. الان همه دنبال تقویت قلب هستند منتها کدام قلب؟ از این همه آداب و آیین‌ها و پیشنهادهای دستورالعمل‌ها این‌ها برای این است که مثلاً شخص قلبش را تقویت کند. حضرت می‌فرمایند تقویت قلب با یقین است، چقدر این تعبیر محکمی است، «وَقَوَّهْ بِالْيَقِينِ» قوت قلب آدمی به یقین است، وقتی به یقین برسد قوی می‌شود. معنایش این است که به مرتبه‌ای پایین‌تر از یقین انسان دچار ضعف قلبی است، بنیاد شخصیتش متزلزل است تا به یقین نرسیده باشد. وقتی به یقین برسد و



مراتب یقین از منظر قرآن

اتفاق می‌افتد این می‌شود «حق‌الیقین». وقتی با دلالت‌ها به آن می‌رسد اگر این دلالت‌ها در یک مرحله‌ی علوم مثلاً اصولی و این چیزها، تحصیلی و این‌ها باشد این می‌شود «علم‌الیقین»، یعنی انسان از طرقی آن واقعیت و آن حقیقت را به آن وقوف پیدا می‌کند متها یک وقوف بدون شک است. این مثلاً می‌شود «علم‌الیقین».

«عین‌الیقین». آن‌جایی است که این واسطه از میان برداشته می‌شود، انسان با آن واقعیت بالعیان روبرو می‌شود، این می‌شود «عین‌الیقین».

این‌ها مباحثاتی هم در جای خودش دارد، به‌جای خودش محفوظ است. آن‌چه که اکنون

برای بحث ما مهم است این است که بدانیم یقین جزء آن مراتب عالی است که خداوند تبارک و تعالی در سیر مؤمنانه برای انسان مؤمن قرار داده. یعنی یک مرتبه بسیار رفیعی است، آن‌جایی است که بین شما و حقیقت پیوندی برقرار می‌شود که در آن

بر اساس قرآن کریم و کلمات اولیاء خدا یقین دارای مراتبی است که همان اول دعای مکارم‌الاخلاق امام سجاد (علیه‌الصلوة‌و‌السّلام) ما را دلالت می‌کنند به این‌که ما از ساحت قدس ربوبی افضل‌الیقین را می‌خواهیم، «وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ؛ من اگر از تو یقین می‌خواهم برترین مراتب یقین را از تو تمنا می‌کنم». این در همان تقسیم مشهور قرآنی خودش دارای یک مراتبی مثل «علم‌الیقین»، «عین‌الیقین و حق‌الیقین» است، هر سه تعبیر در قرآن کریم آمده و در واقع هرکدام ناظر به یک مرتبه‌ای از یقین است.

اما «حق‌الیقین» در واقع آن مرتبه‌ی عالی یقین انسان است، وقتی که در نسبت بین شخص و حقیقت یک نوع اتحاد کامل برقرار می‌شود به «حق‌الیقین» رسیده. یعنی بین شخص و آن حقیقت یک اتحاد کامل برقرار می‌شود. وقتی آن وحدت



باید برای آن مجاهدت کرد.

توقع پروردگار برای درک و سیر در ملکوت عالم

در تعبیر قرآن کریم هست که «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۲ فرمود ما ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم (علیه السلام) نشان دادیم. «نُری إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ملکوت نقطه‌ی مقابل مُلک است، مُلک مربوط می‌شود به همین ظاهر عالم و اشیاء، و ملکوت مربوط می‌شود به باطن آن‌ها. «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» که از همین کلمه‌ی «سماوات و ارض» استفاده می‌شود که همه‌ی آنچه که در این عالم هست دارای ملکوت است و قرآن کریم صریحاً از انسان‌ها توقع دارد که سیر ملکوتی داشته باشند و یک جاهایی آن‌ها را مؤاخذه می‌کند

پیوند هیچ نوع شکی و تردیدی راه ندارد. این می‌شود یقین، خیلی قیمتی است البته خیلی هم کم پیدا می‌شود. می‌فرمودند کمترین چیزی که بین انسان‌ها تقسیم شده یقین است، خیلی کم است. یقینات ما خیلی محدود است، مخصوصاً وقتی که از محیط عالم حس عبور می‌کند و از محیط عالم ماده به فراسوی ماده می‌رود دیگر بسیار بسیار کم پیدا می‌شود و اندک است، چون آن‌جا یک سیر و سلوکی دارد تا انسان به آن جهات برسد. ولی در بین امور این جهانی مادی در ارتباط بین ما و اشیاء و محیط پیرامون مان قضایایی که جنبه‌ی یقینی داشته باشد فراوان و قابل توجه است. یک مقدار که فاصله می‌گیرد اموری است که مربوط می‌شود به ماوراء ماده، چون نیازمند یک سلوک متفاوتی است، آن‌جا یک مقدار قضایای یقینیه چیزی که در دسترس عموم باشد کمتر و کمتر هستند. انسان بخواهد به آن برسد

۲ آیه ۷۵ سوره انعام



که «أَوْلَمَ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ
اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» آیا این‌ها به
ملکوت آسمان‌ها و زمین نگاه
نمی‌کنند؟ این توییح سنگینی
است «وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»
و آنچه که خداوند تبارک و
تعالی آفریده یعنی هر چیزی
ملکوت دارد، این‌ها آن ملکوت را
نمی‌بینند؟ «وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ
قَدْ أَقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ». البته بعد هم
می‌فرماید: «مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا
هُدَىٰ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ»^۳ یعنی اگر کسی
گرفتار شد به مُلکِ بی‌ملکوت
و متوقف در مُلک شد، گرفتار
ضلالت شده، چون اگر کسی
وارد ارتباط بندگی با حضرت
حق تبارک و تعالی بشود
حضرت حق از ملکوت عالم
برای او پرده‌برداری می‌کند.
آن یکی از جلوه‌های اصلی
هدایت الهی است که نسبت به
بندگان دارد. این‌جا فرمود «مَنْ

۵ آیه ۱۸۶ سوره اعراف

که چرا ندیدید؟ چرا نمی‌بینید؟
به‌خاطر این‌که خداوند تبارک و
تعالی امکاناتش را به انسان داده تا
انسان بتواند به ملکوت عالم راه
پیدا کند، در مُلک متوقف نشود،
در ظاهر متوقف نشود. توقف در
ظاهر را سرزنش می‌کند. این‌جا
هم این مدال افتخاری را که به
ابراهیم داده شده خداوند تبارک
و تعالی اعلام می‌کند «أَوْلَمَ
يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ
شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ
أَقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ»^۴ این‌جا دارد
توییح می‌کند، می‌گوید این‌ها
نمی‌بینند؟ به ملکوت آسمان‌ها
و زمین و آنچه که خدای متعال
خلق کرده نگاه نمی‌کنند؟ آیه‌ی
قبلی عدم تفکر را در نسبت
بین انسان‌ها و پیامبر اعظم
(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) توییح می‌کند

که می‌گوید «أَوْلَمَ يَتَفَكَّرُوا مَا
بَصَّحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا
نَذِيرٌ مُبِينٌ»^۵ بعد این آیه است

۳ آیه ۱۸۵ سوره اعراف

۴ آیه ۱۸۴ سوره اعراف



عالم را می‌بینید کرم پروردگار را می‌بینید، ملکوت را می‌بینید. در واقع نگاه به باطن عالم همین‌جا برای انسان میسر است، و انسان مؤمن قبل از این‌که از این دنیا برود به این ملکوت راه پیدا می‌کند و به برکت توحید و بندگی و زیست موحدانه انسان را به یک چنین مرتبتی می‌رساند.

راهکار رسیدن به یقین قلبی

فرمود «و قَوِّهِ بِالْيَقِينِ» باید قلبت را با یقین محکم کنی و تقویت کنی، آن چیزی که قلب انسان را محکم و قوی می‌کند یقین است. یعنی چی قوی می‌کند؟ یعنی دیگر در آن تذبذب نیست، تزلزل نیست، خوف نیست، حزن نیست، این‌ها محصول شک است، محصول ظن و گمان است، انسان وقتی گرفتار اوهام و خیالات و این‌ها باشد این قلبش محکم نیست و چقدر تفاوت است بین آن کسی که قلبش محکم و قوی شده با آن

يُضِلُّ اللهُ فَلَآ هَادِيَ لَهُ» البته این اضلال، اضلال عقوبتی است. این‌که خدای متعال توقع دارد، منظور این است که این‌جا اگر فرمود: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ذهن ما این‌گونه نشود که این فقط مربوط به انبیاء است، نخیر؛ متنها جناب ابراهیم (علیه‌السلام) بر اساس عنایت الهی به این مرتبت یقین بسط پیدا کرد «وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ» تا به آن رتبه‌ی یقین برسد. برای سایرین هم این راه گشوده است، از کجا می‌گوییم؟ از همین آیه‌ای که اکنون برای شما خواندیم. یعنی خداوند تبارک و تعالی از انسان‌ها توقع نظر به ملکوت آسمان‌ها و زمین را دارد. ملکوت آسمان و زمین در واقع آن نگاه به اسماء الهی است. وقتی که شما عالم را می‌بینید علم الهی را می‌بینید، عالم را می‌بینید قدرت الهی را می‌بینید، عالم را می‌بینید لطف الهی را می‌بینید،



این را محکم می‌کند که اگر اعتقادات ما به منطقه‌ی قلب ما وارد نشود و آن‌جا مستقر نشود حالت تزلزل دارد. نشانه‌اش هم چندجا آشکار می‌شود، مثلاً در مسیر زندگی انسان از این‌که خداوند تبارک و تعالی دارد او را می‌بیند وقتی به این یقین نداشته باشد این به قلبش نرسیده. شما نظری یقین دارید، به لحاظ نظری یعنی یک گزاره‌ی قطعی است برای شما که خدای متعال شاهد ماست، می‌گویید آقا شک داری؟ می‌گویید نه؛ اما همین آدم وقتی که یک وسوسه‌ی شیطانی برایش پیش می‌آید چیزی را مرتکب می‌شود که خدای متعال نمی‌پسندد، با این‌که آن گزاره را تأیید کرده قطعی است، معنایش این است که این وارد منطقه‌ی قلبش نشده، آن‌جا کم می‌آورد، مقاومتش در برابر وسوسه‌های شیطانی می‌شکند «و کم له من نظیر» از این قبیل خیلی چیزها است.

کسی که قلبش ضعیف است، دو عالم است واقعاً؛ اگر کسی برسد به آن نقطه‌ای که دارای یک چنین قوت قلبی باشد.

چگونه می‌شود انسان قلبش را به وسیله‌ی یقین تقویت کند؟ حضرت فرمود با یقین. با ارائه‌ی یافته‌های برهانی به قلب، این یکی از آن راه‌هاست، یعنی آن‌جایی که عقل انسان نسبت به یک موضوعی متقاعد می‌شود، استدلال‌های عقلی محکمی برایش پیدا کرد، این را حالا به قلب عرضه کند و عرضه‌ی به قلب با توجه و ذکر است. یعنی با توجه این را وارد کند به محیط قلبش تا در قلب انسان متمکن و مستقر بشود.

این یکی از آن راه‌هاست که به اصطلاح امام راحل عظیم‌الشان‌مان که از این تعبیر خیلی استفاده می‌کنند، فرمودند اعتقادات‌تان را با قلم عقل بر صفحه‌ی قلب‌تان بنویسید. این «قوه بالیقین» همین است،



که می‌گوید «تَبَّتْ أَقْدَامُنَا». فرمودند در لحظه‌ی مرگ چون سکر، این تعبیر قرآنی‌اش هم سکره هست، «سکره الموت» این‌طور است که شخص را از خود بی‌خود می‌کند، وقتی مرگ آمد این را مبهوت می‌کند، اصطلاحاً می‌گوییم هوش از سر انسان می‌رود. در آن لحظه چیزهایی که برایش قلبی نشده باشد این‌ها از دست می‌روند. دیدید کسی را که دارد از دنیا می‌رود نمی‌تواند «لا اله الا الله» بگوید، حرف‌های دیگر می‌زند. می‌گوید پدرم می‌گفت در مغازه را بستی؟ محکم بستی؟ قفل کردی؟ این را مدام دارد تکرار می‌کند. اما به او می‌گوید بابا جان بگو «لا اله الا الله»، دائم نگاه می‌کند نمی‌تواند بگوید. یعنی همه‌ی این‌ها آن‌جا فرو می‌ریزد. مرگ یک زلزله‌ی سنگینی است، سنگین‌تر از زلزله‌ی مرگ زلزله‌ی قیامت است که «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ

مثلاً یک‌وقت یک چیز وحشتناکی پیش می‌آید انسان کم می‌آورد، یک چیزی که خیلی مهابت داشته باشد این را می‌شکند، از پا درمی‌آورد، نمی‌تواند مقاومت کند. این‌ها حکایت از این است که این وارد قلب نشده. این گزاره‌ها در منطقه‌ی استدلال و گفتگو و این چیزها تا دل‌تان نخواهد هست. مباحثه‌اش هم کرده، نه فقط درسش را گرفته باشد، درسش را هم داده، گاهی سال‌ها این را تدریس کرده، استدلال کرده، تبیین‌های خیلی قوی‌ای کرده، اما در لحظات خوف، در لحظات وسوسه‌های شیطانی می‌بینید که نه، دستش خالی است. علت این چیست؟ علت این است که به قلب نرسیده. لذا مسئله‌ی ثبات قدم که درباره آن این‌قدر گفتگو می‌شود، «و تَبَّتْ أَقْدَامُنَا»^۶ مبنای آن یقین است، این درواقع عبارت اخرای درخواست یقین قلبی است



عَظِيمٌ»^۷ آن دیگر بزرگ‌تر است. بنابراین به من و شما می‌گویند وقتی که شما مسافر یک چنین مسیری هستید و پیش روی شما یک چنین شرایط خاص و دشواری هست باید کانون اصلی شخصیت‌تان که در تمام این سیر حضور دارد که قلب شما باشد، باید به آن رسیدگی کنید و باید آن را محکم کنید تا او کم نیآورد بتواند مقاومت کند. بنابراین از آن کارهای مقدماتی شروع می‌شود مثل همین استدلال‌ها و گفتگوها و این‌ها، این‌ها مقدمات هستند، بعد انتقال عقائد به قلب، این کاری است که به عهده‌ی سالک است که این باید به تعبیر امام که فرمودند باید با قلم عقل روی صفحه‌ی دل بنویسی تا این دیگر حک بشود. مثل این است که روی سنگ حکاکی کرده باشی، این دیگر پاک نمی‌شود. از جمله چیزهایی که یاری می‌کند برای این‌که ما به یقین قلبی برسیم ذکر است، این ذکر و

آیه ۱ سوره حج

توجه به پروردگار است، توجه به حضور حضرت حق تبارک و تعالی است. از جمله چیزهایی که کمک می‌کند انسان به مرحله‌ی یقین برسد عمل به دانسته‌ها است، انسان به آن چیزهایی که می‌داند عمل کند، باید جدی باشد. عمل از جمله مقومات یقین است، باید انسان به چیزی که می‌داند عمل کند. که حالا یکی از آن چیزهایی که ما می‌دانیم این است که ما خواهیم مُرد. در روایات یک تعبیر عجیبی هم وجود دارد، فرمودند که می‌خواهید یقینی را به شما معرفی کنیم که به اندازه‌ی یک شک هم به آن شما ترتیب اثر نمی‌دهید؟! چنین چیزی مگر می‌شود؟ یعنی چیزی که پیش شما یقینی است ولی در عمل به اندازه‌ی یک شک هم به آن اعتنا نمی‌کنید، آن چیست؟ فرمودند مرگ، موت. از هر که در این عالم بپرسید که آیا تو می‌مانی یا می‌میری؟ هستی یا می‌روی؟ همه می‌گویند ما می‌رویم،



۴. حکمت

وظیفه‌ی چهارم فرمود: «وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ؛ قلبت را با حکمت نورانی کن». حکمت از عناوینی است که خیلی سخت می‌شود آن را ترجمه کرد، یعنی نه فقط ترجمه کرد حتی آن را شرح کرد، از این جور عناوین است. بعضی از عناوین این خصوصیت را دارند. این به خاطر سعه‌ی آن واژه است، یک سعه‌ای دارد، یک وسعتی دارد که وقتی می‌خواهی آن را بریزی در قالب‌های کلامی دیگر جا نمی‌شود. لذا مثلاً حکمت را در فارسی می‌خواهند ترجمه کنند به دانش ترجمه می‌کنند، خب بد معنی می‌شود. مثلاً می‌گویند علم و دانش، مثلاً ذیل آن می‌آورند. حکمت که ترجمه نمی‌شود، حکمت بالاتر از این‌هاست. برای این‌که ما بخواهیم این کلیدواژه را که یکی از کلیدواژه‌های جذاب قرآنی است، اگر بخواهیم معنایش کنیم باید موارد استعمالش را در قرآن کریم کنار هم ببینیم.

هیچ‌کس نیست که بگوید من نمی‌روم. یعنی یقینی هست پیش همه اما همین گزاره‌ی یقینی، یقین در مرحله‌ی شناختی و عقلی، این به اندازه‌ی یک شک هم در زندگی انسان‌ها به شکل عمومی تأثیر ندارد، یعنی به آن ترتیب اثر نمی‌دهند. یک کسی که می‌خواهد برود که این‌طور زندگی نمی‌کند. این نحوه زندگی‌ای که در آن نشانه‌هایی از مسافرت نیست معنایش این است که این یقین به قلب وارد نشده. مثلاً توجه وقتی تکرار می‌شود می‌رود ذیل عنوان ذکر کثیر، تکرار می‌شود کثرت پیدا می‌کند این به قلب انسان می‌نشیند و نفوذ می‌کند. استمداد از باطن اولیاء خدا، ارتباط با حقیقت وجودی اولیاء خدا و کمک خواستن از آن‌ها یکی از بهترین راه‌هاست که این هم خودش یک باب مستقلی است. این هم پس شد «قُوَّةٌ بِالْيَقِينِ».



بعضی وقت‌ها مثلاً حکمت را در فارسی معادل فلسفه می‌گویند، حتی مثلاً در عناوین رشته می‌گویند آقا شما چه می‌خوانید؟ می‌گوید من فلسفه و حکمت می‌خوانم. گاهی یک کلمه‌ی اسلامی هم به آن ضمیمه می‌کنند، مثلاً ایشان در رشته‌ی فلسفه و حکمت اسلامی ارشد یا دکتری گرفتند، کلمه‌ی حکمت را این جاها استفاده می‌کنند. در بین آقایان هم معروف هست که علوم عقلیه را با عنوان حکمت نشان‌گذاری می‌کنند. ولی این همه‌ی معنای حکمت نیست.

تعبیر حکمت از منظر قرآن کریم

قرآن کریم چند تعبیر راجع به حکمت دارد. یکی این‌که حکمت را جزء اموری می‌داند که تعلیم و بسط آن به عهده‌ی انبیاء است، در آن‌جایی که رسالت انبیاء الهی مطرح می‌شود «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو

عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۸ این تعبیر «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» که مکرر هم در قرآن کریم هست. همین تعبیر را می‌بینید کنار هم گذاشته، کتاب و حکمت. از همین جا شما ذهن‌تان فعال می‌شود. با این‌که این کتابی که پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

تعلیم می‌کنند در آن حکمت هم هست اما این مستقل به ذکر است. «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». این معنایش این است که در این عنوان یک دقت‌های بیشتری وجود دارد. یا در جای دیگر می‌فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۹ این‌جا می‌فرمایند خداوند تبارک و تعالی به هر کسی که بخواهد حکمت می‌دهد. «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ» اما اگر به کسی حکمت بدهد چه می‌شود؟

۸ آیه ۲ سوره جمعه
۹ آیه ۲۶۹ سوره بقره



لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ؛ ما به لقمان حکمت دادیم». همان‌جا ادامه آیه چقدر جالب است! این حکمت چه بود؟ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ». عجب! شکر پروردگار متعال جزء آن جلوه‌های ویژه حکمت شمرده شده. «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» اگر چه کسی به این مقام شکر هم برسد آثار و برکاتش برای خودش است. از خصوصیات شکر این است که به شاکر سعه و جود می‌دهد. شخص شاکر از رهگذر شکر سعه‌ی و جود پیدا می‌کند. آیه قرآنی‌اش هم مشهور است فرمود: «لئن شكرتم لأزيدنكم»^{۱۱}، مثلاً نفرموده «لأزيدن نعمتکم»، می‌گوید «لأزيدنکم» خودتان را وسعت می‌دهم و زیادتان می‌کنم. خودت را، البته نعمت هم، منافات هم ندارد که آن نعمت هم برای انسان گسترش پیدا کند. نمی‌گوید شکر نعمت

فرمود: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ» اگر به کسی خدای متعال حکمت بدهد «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» خیر کثیر را به او داده. خیر کثیر همان خیری است که انسان را در دنیا و آخرت پوشش می‌دهد. خیر کثیر این است. «خَيْرًا كَثِيرًا» یعنی یک کثرت هم طولی دارد هم عرضی دارد. «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا». آن وقت خود خدای متعال یک مثالش را می‌آورد برای شما، می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^{۱۰} این‌جا قاعده است، فرمود: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» اگر چه این‌جا هم فرمود: «وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».

شکر پروردگار متعال جزء جلوه‌های ویژه حکمت است

بعد به عنوان نمونه قرآن کریم درباره لقمان صحبت را به میان می‌آورد می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا



تمام مراحل و مراتب شخصیت انسان را پوشش می‌دهد. خداوند تبارک و تعالی شکر را آورده ذیل حکمت در این آیه کریمه قرار داده «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ».

حکمت از منظر پیامبر و ائمه (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین)

از پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت شده فرمودند: «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ» یعنی اگر کسی به مقام خوف از حق تبارک و تعالی رسیده باشد نه فقط به حکمت رسیده، به رأس‌الحکمه رسیده. عجب! «مَخَافَةُ اللَّهِ». برسد به آن‌جایی که انسان از این خوف مقدس نصیب کاملی داشته باشد. یک روایتی هم دارد که می‌فرماید آن‌که شماها را اصلاح می‌کند خوف است. آن‌که مؤمن را می‌سازد خوف است. البته همیشه بین خوف و رجاء یک موازنه‌ای هست. ولی طبع مؤمنین عمدتاً رجائی است. آن‌که مؤمن را می‌سازد خوف

نعمتت افزون کند، می‌گوید شکر نعمت خودت را افزون می‌کند. «لَأَزِيدَنَّكُمْ»، و درواقع آن زیادت در خود شاکر است. یعنی شخصیت شاکر در پرتو شکر گسترش و وسعت پیدا می‌کند. وجودش و شخصیتش زیاد می‌شود، سعه پیدا می‌کند. این‌جا حکمت است.

آیا شکر در بین موضوعات مربوط به مثلاً مباحث عقلی و این‌ها است؟ بله، ریشه در آن‌جاها دارد ولی خود شکر می‌تواند محصول معرفت عقلی باشد ولی خودش که نیست. کجای بحث‌های مربوط به مثلاً آن‌چه که در علوم عقلی و فلسفی و این‌ها می‌شود، ما راجع به شکر صحبت می‌کنیم؟ مراحل عملی شکر خیلی پیشرفته‌تر از آن دریافت و نعمت‌شناسی است. درواقع وارد منطقه عمل می‌شود، منطقه عمل را پوشش می‌دهد، منطقه اخلاق را پوشش می‌دهد و البته منطقه نظر را هم روشن می‌کند. تقریباً می‌شود گفت



است. امام صادق (علیه‌الصلوة والسلام) فرمودند: آن‌که اصلاحش می‌کند خوف است. رجاء پیش‌برنده هست ولی مصلح کاملی نیست. چون انسان وقتی رجائی می‌شود دائماً موکول می‌کند به بعد. موکول می‌کند به لطف خدا و کرم و مغفرت الهی و به این‌ها. می‌رود جلو، اگر خوف پشت‌بند آن نیاید خدای ناخواسته شخص می‌افتد در تور شیطان، یا قطعاً سلوکش ناقص است. ولی در مجموع پیش‌برندگی خوف برای انسان مؤمن خیلی بیشتر است.

بعد امام صادق (علیه‌الصلوة والسلام) فرمودند: «إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَالتَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ؛ شناخت فقیهانه از دین، حکمت است.» «فَمَنْ فَقَّهَ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ»، اگر کسی به آن ژرف‌یابی و عمق‌یابی نسبت به حقیقت دین رسید چنین کسی حکیم است. این‌جا از اول روایت حضرت حکمت را می‌برند در محیط معرفت تعریف می‌کنند. ولی در ادامه آن را می‌آورند در حوزه

دین، بعد معرفت عمیق و ژرف که از آن تعبیر می‌شود به تفقه. طبق این روایتی که برای‌تان خواندم با این مطلب را به اوج می‌رسانند. اشباه آن هم هست، مثلاً این‌که از امام صادق (علیه‌الصلوة والسلام) فرمودند: «الغضب ممحقة لقلب الحكيم؛ غضب قلب حکیم را به محاق می‌برد»، تأثیر غضب را ببینید؛ آتشی است که قلب انسان حکیم را از نور حکمت خالی می‌کند و می‌برد به محاق. یعنی آن را از او می‌گیرد. و از این قبیل موارد داریم. یک روایت دیگر از امام کاظم (علیه‌الصلوة والسلام) هست فرمودند: «إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبِتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبِتُ فِي الصَّفَاءِ»، فرمودند دیدید زراعت در چه زمینی عمل می‌آید؟ «فِي السَّهْلِ» یعنی در زمین نرم، ولی در زمین سفت و سخت و سنگی که زراعت عمل نمی‌آید، می‌فرماید: «فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ» یعنی در قلب



قلب شخص داده می‌شود و به او ارزانی می‌شود. حاصل آن روشن بینی گسترده و جامع است.

متواضع است که حکمت مستقر می‌شود آن‌جا آبادگری می‌کند.

تفاوت عالم با حکیم

فرق عالم و حکیم این‌جاها معلوم می‌شود. یک وقت است شما نسبت به یک موضوعی علم دارید اما این از آن به حکمت تعبیر نمی‌شود. چه وقت می‌شود حکمت؟ وقتی که نسبت به این موضوع اشراف علمی دارید، روابط این موضوع را با محیط آن کاملاً علم دارید. مبادی‌اش را می‌شناسید، انتهایش را می‌بینید، صدر و ذیلش را مشاهده می‌کنید. این یک نوع بصیرت و روشن بینی است. این نور حکمت است. در آن حتماً باید دو کلیدواژه باشد. یک: جامعیت، دو: عمق. عمق و جامعیت وقتی در شهود کنار هم قرار بگیرد می‌شود حکمت. آن وقت آثارش نه فقط در منطقه نظر و علم طلوع می‌کند بلکه آثارش کاملاً منطقه

حکمت از جنس نور و اشراق است

این را من توضیح دادم تا این معنا برای عزیزان معلوم بشود که معنا کردن حکمت با یک کلیدواژه میسر نیست. آن‌هایی هم که تلاش کردند به جایی نرسیدند. یعنی از کلیدواژه‌هایی نیست که بتوانید یک معادل فارسی برایش پیدا کنید بگذارید جای آن. یک حقیقتی است فراتر از این واژه‌هایی که معمولاً ما استفاده می‌کنیم. اما می‌توانید این‌طور بگویید، حکمت از جنس نور است، از جنس اشراق است و محصول معرفت استوار و روبرور شدن بدون شک و تردید با واقعیت‌ها و حقایق است. بنابراین حکمت محصول معرفت محکم، یقینی و استوار و از جنس عطایای الهی است. از جنس هدیه‌های آسمانی است که به



رعایت می‌کند. این می‌شود شکر. لذا بزرگان ما وقتی که خواستند این جاها وارد مباحثه بشوند آن وقت حکمت را تقسیم می‌کنند. می‌گویند حکمت نظری، حکمت عملی. یک تقسیمی می‌کنند تا از رهگذر این تقسیم بتوانند آن پوشش معنای حکمت را یک‌مقدار برای ما توضیح بدهند. آن وقت تقوا خود خود حکمت در مقام عمل است. یعنی حکمت عملی تقوا است. وقتی کسی به آن برسد به لطف پروردگار متعال تقوا است. حتی خود این هم مراتب دارد طبعاً، ذومراتب است و در جای خودش این محفوظ است. ولی این جا وقتی که توصیه می‌کند حضرت، می‌فرماید: «وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ». بعد قلبت را با حکمت نورانی کن. «نُورُهُ بِالْحِكْمَةِ»، که این «بِالْحِكْمَةِ» یعنی با زیبایی‌های اخلاقی، بافضیلت‌ها، با آن حقایق قدسی، با آنچه که در کلام الهی به عنوان گزاره‌های

اخلاق و عمل را هم پوشش می‌دهد. یعنی محصولاتش را شما در محیط اخلاق هم پیدا می‌کنید. مثال آن همین خوف است «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ». این جا نشانه‌اش را در وجود انسان حکیم مثلاً در اخلاق و تواضع او می‌بینید. حکیم محال است متکبر باشد اما عالم ممکن است. اتفاقاً خود علم خیلی وقت‌ها تکبر هم می‌آورد اما حکمت نه.

تقوا حکمت در مقام عمل است

این نسبتی را که دیدید این جا بین حکمت و شکر برگزار شده چقدر جذاب است. «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ»، شکر از محصولات این بصیرت است. این بصیرت الهی است که در شخص شکل می‌گیرد و خداوند تبارک و تعالی را با مُنعمیت می‌شناسد. یعنی هم نعمت‌شناس است هم منعم‌شناس است هم ادب نعمت‌داری را در پیشگاه منعم



که می‌توانند با عنایت الهی و به هدایت الهی به پاسخ‌های بسیار محکم و دل‌نشین و آرامش‌بخشی برسند. بنابراین وجود سؤالات به تنهایی تهدید نیست، ولی سؤال بی‌جواب تهدید است، سؤالات رسوب‌کرده تهدید است، سؤالات انباشته تهدید است.

اقدام مربی در تربیت و فعال‌سازی جوان براساس سیره علوی

هنر جناب‌عالی این است که وقتی با این بچه‌ها هستید به این‌ها کمک کنید تا به پاسخ برسند، از این‌که سؤال دارند نترسند، سؤالات‌شان را مکتوم نکنند، سؤالات‌شان را سانسور نکنند، ولی شجاعت رسیدن به پاسخ آن را داشته باشند و تشجیع‌شان کنیم که بروند به دنبال پاسخ. بعد راه یافتن پاسخ‌های صحیح را به آن‌ها آموزش بدهیم. بدترین شکل این است که خودمان پاسخ را

محکم ارائه شده، با این‌ها قلب را روشن کن، به او بصیرت بده، به روشن‌بینی برس. حکمت محصول عالی جهان‌بینی توحیدی است. به لطف خدای متعال اگر سهم انسان از توحید فراهم بشود به حکمت می‌رسد. و هر چه این بسط پیدا می‌کند مراتب آن هم در حکمت بالاتر می‌رود. درواقع آن نور توحید است.

شک و شبهه طبع دوره اوایل جوانی است

در کل شک و شبهه اصلاً طبع دوره اوایل جوانی است. اصلاً نشانه این‌که انسان دارد جوان می‌شود شک است. و اگر شک نکند یعنی تفکر انتزاعی او فعال نشده. شروع می‌کند نگاهش عوض می‌شود. معمولاً با بلوغ شروع می‌شود. با بلوغ اصلاً حال و هوای شخص عوض می‌شود. بنابراین وجود همه این تردیدها فرصت‌های رشد هستند. این‌ها سؤالاتی هستند



را درک کند، به گونه‌ای که مخاطب درک کند که ما او را درک می‌کنیم. بداند که به خاطر داشتن این سؤالات از طرف ما تکفیر نمی‌شود. رمی به ضد انقلاب و ضد ولایت فقیه و ضد دین و فلان و این‌ها نمی‌شود. بداند که سؤالاتی که دارد، برای او هست، این‌ها جواب‌های خاص خودش را دارد. و کمکش کنیم که با نمونه‌هایی، مثلاً بگوییم شما الان می‌گویید من ذهنم خیلی شبیه دارد. می‌گویم خیلی خوب! یک چند نمونه آن را با هم صحبت کنیم. اینجا به به قلب او آرامش داده می‌شود که نه، خیلی از این سؤالات پاسخ دارد و بنابراین آماده می‌شود برای این که برود دنبال پاسخ به بقیه سؤالاتش. مخصوصاً اگر هنر مربی این باشد که او را دلالت کند به سؤالات کلیدی. چون بعضی از این اشکالاتی که در این شبهه‌انگیزی‌ها وجود دارد این است که یک فهرستی از مثلاً سؤالات و شبهات را جلوی ذهن

همین‌طور بگیریم هلویی بدهیم نوش جان کنند، در این صورت باز این‌ها قوی نمی‌شوند. پس تلاش خود او چه می‌شود؟ باید مربی شایسته و براساس سیره امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در تربیت و فعال‌سازی جوان و مخاطب و سالک اقدام کند. این هنر است. البته این منافات هم ندارد که یک جاهایی انسان به او کمک کند، بعضی از آن پاسخ‌ها را هم به او بدهد. ولی در کل به گونه‌ای باشد که او خودش هم در جستجوی پاسخ‌ها بربیاید. خسته و دلزده نشود.

شیوه‌ی مواجهه مربی با سؤالات و شبهات

سؤالاتی که بچه‌ها دارند و در ذهن‌شان است، علت این شیوه‌های غلطی بوده که ما این‌ها را در معرض بارش سؤالات و شبهات رها کردیم. هنر مربی در یک چنین وضعیتی این است که اولاً موقعیت او



مخاطب می‌گذارند به‌گونه‌ای که او را گیج و منفعل می‌کند. هنر مربی این‌جا این است که آن سؤالات اصلی و کلیدی را که با پاسخ گفتن به آن‌ها بخش عمده‌ای از این سؤالات پاسخ گفته می‌شود، مسئله را برای او حل کند. استاد این‌جا نقش دارد که گاهی شما یک سؤال را به او جواب می‌دهی، با پاسخ به آن سؤال او صد سؤال دیگر را خودش می‌تواند جواب بدهد. هنر مربی این‌جاها این است.

برخورد حلیمانه و طیبانه در مواجهه با مخاطب

ما نباید به لجبازی مخاطب دامن بزنیم. بعضی از کارهایی که ماها می‌کنیم خیلی وقت‌ها آن‌ها را در لجبازی تثبیت می‌کند یا آتش لجبازی او را تند می‌کند. گاهی وقت‌ها نگاه‌های تحقیرآمیز، گاهی کلمات مثلاً نامناسب که انرژی مخاطب را تخلیه می‌کند. گاهی مواجهه‌های ناصبورانه،

این‌ها هست. اتفاقاً اولین توصیه که هم اولش است هم آخرش است مواجهه حلیمانه و صبورانه است. «فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»^{۱۲} صبر فراوان می‌خواهد. مثلاً رفتارهای نامناسب هم دارند. بعد باید ما طیبانه و مشفقانه بینیم مسئله این‌ها چیست؟ بینید درد او چیست؟ مشکل او کجاست؟ بعد ما در یک ارتباط صمیمی و نزدیک که اعتماد تولید شده باشد می‌توانیم به او کمک کنیم که از آن حالت لجبازی خارج بشود. ما اگر بخواهیم مواجهه غیر فنی داشته باشیم مطمئناً هم خودمان ضربه می‌خوریم هم او را ضربه می‌زنیم.

مثلاً ما به این نوجوانی که در برابر ما هست و سؤالاتی دارد، یک‌وقت ما طوری مواجه می‌شویم که این سؤالش را می‌خورد. الان این اتفاق دارد به تدریج می‌افتد. یعنی بعد از این موج شبهات و این‌ها که آمد، به تدریج دارد موج



خودسانسوری شکل می‌گیرد. یعنی یک‌جاهایی احساس کنند نه، اگر من الان فلان مطلب را که در ذهنم هست این را الان مطرح کنم و سؤال کنم منافع آینده‌ام در خطر است. یک‌وقتی احساس می‌کرد رژیم دارد عوض می‌شود، آن‌وقت می‌گوید دیگر در قالب سؤال نه، بلکه در قالب گزاره‌های قطعی مطرح می‌کنیم، مثل شعار و طرح و این‌ها. بعد به تدریج این می‌رود در منطقه سؤال. بعد از منطقه سؤال تبدیل می‌شود به آن عقده‌ها. این مربوط به مرحله‌ای است که احساس کند اگر این را طرح کند به نوعی متهم و بایکوت می‌شود. غرض اینکه سؤالات در ذهن این‌ها نماند، سؤالی که طرف دارد بتواند راحت مطرح بکند و بداند که بی‌پاسخ نیست. یک‌وقت‌هایی ما با بچه‌ها صحبت می‌کنیم می‌گوییم خیلی خوب! شما مطلب خودت را که مطرح می‌کنی ضمناً توقع

هم نداشته باش که من حتماً جواب آن را به تو بدهم. من می‌خواهم به تو بگویم این حتماً پاسخ دارد. منتها خوب با هم می‌چرخیم پیدایش می‌کنیم. حالا یا من می‌دانم به تو می‌گویم. یا نه، به اتفاق هم می‌رویم پاسخ آن را پیدا می‌کنیم. مسئله‌ی روش خیلی مهم است. هم روش ارائه هم روش برانگیختن هم این‌که ما ضمناً او را کمک کنیم که روش به دست آوردن پاسخ را به او آموزش بدهیم. توقع داریم از دوستان که ما را دعا کنند. ما سعی می‌کنیم شما را دعا کنیم در فرصت‌هایی که در این ماه عزیز هست و حالا یک وقت‌هایی توفیق دعایی باشد من معمولاً مقید هستم که برای شما عزیزان دعا کنم. از شما هم توقع داریم، مخصوصاً در این ماه بسیار عزیز و مناسبت‌های بزرگی که پیش‌رو هست. ان شاء الله از برکات ماه مکرم رجب حظّ وافر داشته باشید. خدای متعال برکات این ماه را بر اُمّت



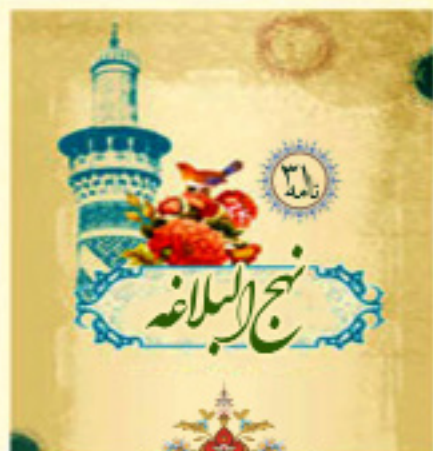
و امام نازل بفرماید ان شاءالله.

بیماران ما شفا کرامت کند.

گرفتاری‌ها را از زندگی عموم ارادتمندان امیرالمؤمنین مرتفع کند. خدا را قسم می‌دهیم به حق محمد و آل محمد ما را مشمول دعاهای امام زمان‌مان قرار بدهد، موانع ظهور آن حضرت را مرتفع کند، ارواح مطهر شهداء، امام راحل عظیم‌الشأن را از ما راضی کند، ما را در صراط مستقیم ولایت ثابت‌قدم بدارد، توفیق شهادت در راه خودش را در بهترین حالات روزی ما بفرماید ان شاءالله، خدای متعال را قسم می‌دهیم به حق محمد و آل محمد آن‌چنان‌که بندگان خودش را، رجبیون را در این ماه می‌آمرزد، تمیز می‌کند، بارشان را سبک می‌کند، ما را هم مشمول مغفرت خودش قرار بدهد و ما را برای درک فیوضات ماه معظم شعبان و ماه مبارک رمضان مهیا بفرماید ان شاءالله.

والسلام علیکم و رحمۃالله و برکاته





نامه ۳۱ نهمین کنگره تخصصی تعلیم و تربیت برای انجمن‌های اسلامی
 دانش‌آموزان که دست‌اندرکار تربیت علوی بچه‌های
 امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است، اگر بخواهد مسیر تربیتی
 بچه‌ها را تسهیل، تقویت و تشویق کند تا در این
 زمینه موفق بشوند و قدم بردارند، به نظرم یک
 نعمت عظمی و بسیار مفتاح و بی‌نظیر محسوب
 می‌شود. ما در انجمن به مناسبت ماموریت
 انقلابی که در محیط آموزش و پرورش داریم،
 باید علاوه بر اینکه خودمان بهره‌مند می‌شویم،
 ان‌شاءالله باید نقش معرفی را هم نسبت به
 نامه ۳۱ دانش‌آموزان به باشگاه‌های

«سجده اسلام و المسلمین محمدجواد حاج علی‌اکبری»